تحلیل تاریخی - فکری تکفیر در فرقهٔ وهابیت

حمیدالله رفیعی*

چکیده

وهابیت فرقه‌ای«تکفیری» است؛ لکن وهابیان، «تکفیری» بودن خود را انکار می‌کنند؛ و در این انکار، در حوزهٔ نظر و عمل، گرفتار تضاد شده‌اند. حتی شخص «محمدبن‌عبدالوهاب» در ابتدای امر، زیارت قبور را دلیل تکفیر مسلمانان دانسته و سپس مسائلی از قبیل توسّل، شفاعت و تبرّک را بر آن می‌افزاید و تمام کسانی را که به این امور مسلّم اسلامی اعتقاد دارند تکفیر می‌کند. وهابی‌ها همهٔ مسلمانان غیر وهابی را تکفیر کرده؛ از این‌رو، به قتل عام مسلمانان، به ویژه اهل‌سنت در کشور عربستان پرداختند؛ البته برای تبرئه خود از پدیدهٔ تکفیر دفاعیاتی ارائه کرده‌اند همچنین برخی شیوخ وهابی مانند« شیخ عبداللطیف» از محمدبن‌عبدالوهاب و وهابیت و رد تکفیری بودن آنان دفاع نموده‌اند، به خصوص در سال‌های اخیر، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در گفتار و اظهار نظرهایشان تقیه کرده و برای حفظ فرقهٔ وهابیت و دولت وهابی‌گری از تکفیر اهل‌سنت، اجتناب می‌کنند.

واژگان کلیدی: وهابیت، تکفیر، شفاعت، توسل، تبرک، زیارت.

---

*. کارشناسی ارشد کلام اسلامی، zabuli55@yahoo.com

مقدمه

در قرن چهارم هجری «ابو محمد بر بهاری»، یکی از علمای معروف حنبلی، به تکفیر مسلمانان مبنی بر زیارت قبور، اقدام کرد که از سوی خلیفهٔ عباسی، مورد انکار قرار گرفت و شعلهٔ سوزندهٔ آن به خاموشی گرایید. پس از آن، در قرن هفتم، شعله‌های این پدیده، توسط ابن‌تیمیه از زیر خاکستر بربهاری و ابن‌بطة دوباره زبانه کشید؛ ولی با همت علمای اسلامی و پیروان مذاهب چهارگانه اهل‌سنت، این پدیده نتوانست گسترش پیدا کند. با توجه به اینکه ریشهٔ این تفکر خانمانسوز کاملاً نخشکیده بود، این بار در قرن دوازدهم شعله‌های آن، از نجد عربستان زبانه کشید. در این مرحله به دلیل تسلط سیاسی این تفکر بر جزیرة العرب و در اختیار داشتن قدرت اقتصادی و نیز حمایت قدرت‌های استعماری، به یک جریان سیاسی ـ مذهبی تبدیل گردید و فرقه‌ای را به نام «وهابیت» به وجود آورد که بیش از دو قرن است مسلمانان دنیا از وجود این پدیده رنج می‌برند. امروزه همهٔ مردم جهان، به‌عیان می‌بینند که وهابیت، جهان اسلام را به آشوب کشانده و ضمن تضعیف مسلمانان و تقویت دشمنان اسلام، زمینهٔ ایجاد تنفر نسبت به دین مبین اسلام را برای جهانیان فراهم کرده است. وهابیت، با ایجاد گروه‌های تروریستی و تکفیری موجب شده است دشمنان اسلام و قدرت‌های استعماری از این گروه‌ها علیه اسلام استفاده و از وجود آنها برای مقاصد شوم خود بهره‌برداری کنند.

باتوجه به اینکه وهابی‌ها تکفیری بودن خود را انکار می‌کنند، در این مقاله تکفیری بودن این فرقه ثابت می‌گردد و در ادامه تطورات تکفیر در آنها مورد بررسی و مناقشه قرار می‌گیرد.

دیدگاه عمومی وهابی‌ها دربارهٔ تکفیری بودن وهابیت

وهابی‌ها مدعی هستند که وهابیت از سوی دشمنان این فرقه به تکفیری بودن متهم شده است؛ امّا باید توجه کرد که وهابی‌ها تمام کسانی را که وهابی نیستند، کافر دانسته و به این ترتیب این فرقه را به فرقهٔ «خوارج» تشبیه می‌کنند. آنان در دفاع از این اتهام می‌گویند که وهابی‌ها از مسلمانان حنبلی مذهب و متمسک به عقیدهٔ اسلامی هستند که مؤلفه‌های این عقیده در قرآن و سنت آمده است. آنان می‌گویند با

توجه به اینکه مسئلهٔ تکفیر «مرتکب گناه کبیره»، در زمان خلافت معاویه و علی ﷺ پیش آمد، وهابی‌ها نیز باید در این مورد اظهار نظر می‌کردند؛ به ویژه که این فرقه در زمانی به وجود آمد که از حیث اعتقاد و تقالید به زمان بت‌پرستی زمان جاهلیت شباهت پیدا کرده بود. بنابراین به‌زعم علمای مکّه و نجد، به پیروی از محمدبن‌عبدالوهاب، هرکسی که شهادتین را بگوید، مسلمان است و تکفیرش جایز نیست. اما کسانی که در زمان محمدبن‌عبدالوهاب زندگی می‌کردند، دیدند که آنان به گفتن«لا اله الا الله» بسنده نموده و چیزهای دیگری از دین را قبول نداشتند. این طایفه از نظر محمدبن‌عبدالوهاب کافرند (ضاهر، ١٤١٤ق، ص١٦٦-١٦٧).

محمدبن‌عبدالوهاب، برای توجیه اینکه چه کسانی را تکفیر می‌کند، در نامه‌ای به شیخ عبدالرحمن سویدی، یکی از علمای بغداد نوشت: «... و اما التکفیر فأنا أکفّر من عرف دین رسول الله، ثم بعد ان عرفه سبّه و نهی الناس عنه و عادی من فعله فهذالذی أکفّره و اکثر الامة و لله الحمد لیسوا کذالک؛ امّا دربارهٔ تکفیر باید گفت: من کسی را تکفیر می‌کنم که دین رسول خدا را شناخته است؛ ولی آن را سب می‌کند و مردم را از آن نهی کرده و با کسانی که به این دین عمل می‌کنند، دشمنی می‌ورزد. پس من این طایفه را تکفیر می‌کنم و الحمدلله که اکثر امت، از این طایفه نیست» (همان، ص١٦٧).

این‌گونه مطالبی که در تبرئهٔ فرقهٔ وهابیت و مؤسس آن طرح می‌شود، فرار از واقعیت است؛ زیرا اولاً، دشمنان وهابیت غیر از مسلمانانی نیستند که مورد تکفیر محمدبن‌عبدالوهاب و پیروان او قرار گرفته‌اند و این سخن وهابی‌ها اعتراف به این است که وهابیت و مؤسس آن، مسلمانان را تکفیر کرده و می‌کنند. از این‌رو، دشمنی مسلمانان غیر وهابی با وهابیت، به همین علت است که از طرف محمدبن‌عبدالوهاب و این فرقه تکفیر شده‌اند.

ثانیاً، مسئلهٔ کفر «مرتکب گناه کبیره» که از طرف خوارج به وجود آمد، به این دیدگاه وهابیت ارتباطی ندارد؛ زیرا وهابی‌ها کسانی را تکفیر کرده و می‌کنند که به توسل، شفاعت، تبرک و زیارت قبور اولیا اعتقاد دارند و این مسئله از تکفیر مرتکب گناه کبیره، فرسنگ‌ها فاصله دارد. با توجه به اینکه این امور در اسلام، مشروع و از طرف مسلمانان مورد قبول هستند، نه تنها گناه کبیره محسوب نمی‌شوند، بلکه بر

استحباب آنها دلایلی وجود دارد. افزون بر اینها، وهابی‌ها این امور را اولاً، گناه کبیره نمی‌دانند تا مسئلهٔ کفر یا عدم کفر کسی که آن را مرتکب می‌شود به میان آید؛ ثانیاً، وهابیت، «مرتکب کبیره» را مانند خوارج تکفیر نمی‌کند تا پای مسئلهٔ ارتکاب کبیره به میان کشیده شود؛ بلکه وهابیت این امور را از گناه کبیره و عبادت غیر خدا بالاتر دانسته و آنها را موجب شرک و کفر می‌دانند.

اما اینکه از نظر وهابیت، گفتن شهادتین برای مسلمان بودن کافی است، با واقع مطابقت ندارد؛ زیرا تمام کسانی که به شفاعت، توسل، تبرک و زیارت قبور انبیا و اولیا معتقد هستند، بهتر و محکم‌تر از وهابیت شهادتین را به زبان جاری کرده و از صمیم قلب به آن اعتقاد دارند و بر همین مبنا، به شفاعت، توسّل، تبرّک و زیارت قبور انبیا و اولیا معتقد هستند؛ ولی از نظر وهابیت آنان مشرک و غیر مسلمان به حساب می‌آیند. حرکت محمدبن‌عبدالوهاب نیز بر این مبنا بوده است.

اما آنچه را محمدبن‌عبدالوهاب در نامه‌اش مرقوم داشته است، توجیهی بی‌پایه و غیر عقلانی است؛ زیرا کسی‌که با دین اسلام دشمن است و آن را مورد ناسزا قرار داده و از گرایش مردم به این دین مانع می‌شود، به تکفیر نیازی ندارد؛ زیرا کفر آنان برای هیچ کسی پوشیده نیست و معنای کفر همین است که در قرآن و سنت رسول‌خدا ﷺ بیان شده است و برای آن نیازی نیست نهضتی، جنبشی و فرقه‌ای ساخته شود و این همه سر و صدا ایجاد گردد. از سوی دیگر، تاریخ پر ماجرای وهابیت و عقاید محمدبن‌عبدالوهاب، خط بطلان بر این نامه می‌کشد و مطالبی که در دیدگاه وهابیت دربارهٔ اهل‌سنت و مسلمانان در جای خودش بیان گردیده، چهرهٔ تکفیری این فرقه را آشکار می‌سازد.

از سوی دیگر، همین دفاعیهٔ محمدبن‌عبدالوهاب گواه این است که در زمان محمدبن‌عبدالوهاب، برای مسلمانان ثابت بوده که او همهٔ مسلمانان را تکفیر کرده و به همین دلیل او برای تبرئهٔ خود مدعی شده که برخی چیزهایی به او به افترا بسته شده است؛ مثلاً گفته شده که او کتاب‌های مذاهب اربعه را باطل اعلام کرده و مردم از نظر او مدت شش قرن مسلمان نبوده‌اند و او از تقلید خارج شده و خود به اجتهاد مبادرت کرده است و اختلاف علما را نقمت دانسته و متوسلان به صالحان را تکفیر کرده و گفته است که اگر قدرت می‌داشت قبه رسول‌خدا ﷺ را از بین می‌برد و میزاب کعبه را بر می‌داشت و

میزابی از چوب برای آن می‌ساخت و نیز بـه او تهمـت زده‌انـد کـه زیـارت قبـر نبـی ﷺ را تحریم کرده و زیارت قبر والدین و غیر آنها را منکـر شـده اسـت و دلایـل خیـرات و روض ریاحین را آتش زده و آنها را «روض الشیاطین» نامیـده اسـت! او مـی‌گویـد: اینهـا همگـی بهتان بزرگی است که به او نسبت داده شده و قبل از او به محمد ﷺ بهتـان زده شـده بـود که او عیسی‌بن‌مریم علیه السلام و صالحان را ناسزا گفته و ملائکه و عیسـی و عزیـر را اهـل جهـنم عنوان کرده است (محمدبن‌عبدالوهاب، ١٤٢٠ق، ص١٢و٦٤).

این دفاعیه ، خود حاکی از آن است که تکفیری بودن او بـرای مـردم آن زمـان در نظر و عمل ثابت بوده و همچنین کتاب‌های محمدبن‌عبـدالوهاب و شـیوخ بعـد از او و نیز عملکرد وهابیان در برابر مسلمانان، گواه روشن بر بطلان این دفاعیه است.

دیدگاه شیخ عبداللطیف دربارهٔ تکفیری بودن وهابیت

«شیخ عبداللطیف»، پسر، شیخ عبدالرحمن؛ یکی از احفاد محمدبن‌عبدالوهاب، در مـورد تکفیری بودن وهابیت می‌گوید: «اینکه می‌گویند وهـابی‌هـا در تکفیـر دیگـران سـعی دارند و با آنان مقاتله می‌کنند، اینها دروغ است... چنین چیزی را هیچ عاقلی که شیخ را می‌شناسد، قبول نمی‌کند. بلی، اهل بدع؛ مثل قدریه، جهمیه، رافضه و خوارج را تکفیـر می‌کنند. محمدبن‌عبدالوهاب از دیگر امت‌های اسـلامی جـدا نشـده و از اهـل‌سـنت و جماعت فاصله نگرفته است. تمام سخن در این رابطـه ایـن اسـت کـه او مـردم را بـه توحید اسما و صفات و توحید عمل و عبادات که مجمـع علیـه همـهٔ مسـلمانان اسـت، دعوت کرده است» (ضاهر، ١٤١٤ق، ص١٦٧-١٦٨).

شیخ عبداللطیف در دفاع از این سخن که محمدبن‌عبـدالوهاب، تمـام بـلاد مسـلمین را تکفیر کرده است، می‌گوید: «این سـخن هـم دروغ اسـت. ایـن سـخن را هـیچ مسـلمانی نمی‌گوید تا چه رسد که اهل علم و دین آن را بگوید؛ ولی این سخن محمـدبـن‌عبـدالوهاب دربارهٔ کسانی است که در شهرهای مشرکین زندگی می‌کننـد؛ آنـانی کـه انبیـا، ملائکـه و صالحین را عبادت می‌کنند و آنان را شریک قرآن قرار داده‌اند یا تصـرف را بـه آنـان نسـبت می‌دهند؛ مثل غلات و قبوریون. اینها را محمدبن‌عبدالوهاب تکفیر کرده اسـت؛ آنـان را کـه بین خدا و مردم قائل به واسطه و شفیع است تکفیر کرده؛ آنانی را که حاجات خود را از غیـر خدا می‌خواهند، تکفیر کرده است» (همان، ص١٦٨).

با این توجیهات و تأویلات، نه تنها عنوان تکفیری از پیشانی وهابیت پاک نمی‌شود، بلکه آن را تأیید می‌کند؛ زیرا اولاً، دعوت محمدبن‌عبدالوهاب از مکانی آغاز شد که اهل آن همه مسلمان بودند؛ نماز برپا می‌داشتند؛ روزه می‌گرفتند؛ حج انجام می‌دادند و براساس پیروی از یکی از مذاهب اربعهٔ اهل‌سنت، تمام دستورات دین اسلام را قبول داشته و به اجرای آنها مقید بودند. آنجا نه جهمیه بود و نه قدریه و نه پیروان دیگر فرقه‌های منحرف، بلکه همگی اهل‌سنت بودند. محمدبن‌عبدالوهاب آنان را تکفیر و به سوی مذهب خود دعوت کرده است. ثانیاً جنگ‌ها و به اصطلاح خودشان غزوه‌های وهابی‌ها تماماً با اهل‌سنت و جماعت بوده؛ جهمیه، قدریه، خوارج در حوزهٔ غزوه‌های وهابیت وجود نداشته‌است.

اما در اینکه توحید اسما و صفات خداوند و نیز توحید در عبادت، مورد اجماع مسلمانان است؛ هیچ تردیدی وجود ندارد؛ ولی وهابی‌ها ضمن بهانه کردن این شعار، مسلمانان را به خاطر اعتقادشان به شفاعت، توسّل، تبرّک و زیارت، قتل عام کردند و این مطلب در کتاب‌های «تاریخ نجد» و «المجد فی تاریخ نجد» و کتاب‌های تاریخی دیگری که از طرف خود وهابیان نگاشته شده، به تمام و کمال منعکس گردیده و قابل انکار نیست(رک. نجدی، ۱۴۱۵ق، ص۹۵-۲۰۳؛ نجدی،۱۴۰۲ق، ج۱، ص۴۵-۱۸۵). افزون بر اینها، خود شیخ عبداللطیف خواسته یا ناخواسته در این دفاعیه به این مطلب، تصریح و در واقع، دفاع خود از فرقهٔ وهابیت را خنثی کرده است؛ زیرا او در دفاع از اینکه محمدبن‌عبدالوهاب شهرهای مسلمانان را شهر کفار اعلام کرده است، به صراحت می‌گوید که محمدبن‌عبدالوهاب شهرهایی را که مشرکان در آنها زندگی می‌کنند، تکفیر کرده است و آنها کسانی هستند که انبیا، صالحان و ملائکه را عبادت کرده و از آنان رفع حوایج خود را می‌خواهند و بین خدا و مردم به شفیع قائل هستند. البته روشن است مراد این شیخ وهابی از آنان، کفار مسیحی، یهودی و یا بت‌پرستان هند نیست، بلکه مرادش مسلمانان غیر وهابی‌است که به این امور اعتقاد دارند؛ لکن وهابی‌ها این اعتقاد آنان را با سلیقهٔ خود حمل بر عبادت کرده‌اند؛ در حالی‌که هیچ مسلمانی با تعظیم و احترام به انبیا و با خواستن رفع حاجات از آنان، آنها را عبادت نمی‌کند و آنان را در برآورده کردن حوایج مستقل نمی‌داند.

علل تکفیر در وهابیت

وهابیت علل و عواملی را به عنوان تکفیر دیگر مذاهب عنوان کرده‌اند که در ذیل به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱. زیارت قبور: در آغاز عقیدهٔ محمدبن‌عبدالوهاب بر حرمت زیارت قبور مبتنی بوده و آن را موجب شرک و کفر می‌دانسته است. از این‌رو، او و پیروانش در اوایل، زیارت قبور را علت تکفیر می‌دانسته‌اند؛ هرچند قبل از او، ابن‌تیمیه به عوامل دیگر تکفیر اشاراتی داشته است.

به گفتهٔ نویسندگان وهابی، جرقهٔ تفکّر تکفیر در محمدبن‌عبدالوهاب از ملاقات او با شیخ محمد حیات سندی در مدینهٔ منوره ایجاد شد؛ زیرا محمد حیات سندی تقلید و تعصب بر مذاهب چهارگانه را نمی‌پسندید و می‌گفت تمام مصائبی که مسلمانان را در برگرفته، ثمرهٔ این تقلید خبیث است و این بدعتی است که به شرک نزدیک‌تر است تا به اسلام. محمدبن‌عبدالوهاب از این شیخ بسیار متأثر گردید و این ملاقات‌ها در افکار و رویکرد او تحول بزرگی ایجاد کرد. عالم دیگری که بر او تأثیر گذاشت شیخ عبدالله‌بن‌ابراهیم از بزرگان علمای «المجمعة» در «سدیر» نجد بود که بر محور عقیدهٔ توحید و شکایت از شرک و عبادت بت‌ها (منظور زیارت قبور است) از طرف مردم نجد و دیگران همفکری داشتند (همان، ص۳۵).

محمدبن‌عبدالوهاب در همین سفر هنگامی که در حجرهٔ نبوی مردم را می‌بیند که مشغول زیارت قبر پیامبراسلامﷺ هستند و در کنار قبر نبیﷺ استغاثه می‌کنند و دست بر دعا برداشته‌اند؛ او را خوش نیامده، به استادش می‌گوید که این کارها باطل است (نجدی، ۱٤۰۲ق، ج۱، ص۳٦).

وهابی‌ها ظرف دینی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی مسلمانان در زمان محمدبن‌عبدالوهاب و قبل از آن را به زمان جاهلیت عرب که رسول خداﷺ در آن زمان مبعوث گردید، تشبیه کرده و تمام حوادث بعد از دعوت محمدبن‌عبدالوهاب را همانند حوادث زمان بعثت رسول‌خداﷺ به تصویر کشیده‌اند. این مطالب در تاریخ نجد تألیف حسین‌بن‌غنام که از شاگردان و یاران مقرّب محمدبن‌عبدالوهاب بوده و تاریخ را هم به دستور او نوشته است (ابن‌غنام نجدی، ۱٤۱٥ق، ص۷)، منعکس گردیده است.

ابن‌غنام می‌گوید: در آغاز قرن دوازدهم هجری، اکثر مسلمانان در شرک سرنگون

شده و به جاهلیت عرب برگشته بودند و نور هدایت در درون آنان خاموش شـده بـود و به دلیل غلبه کردن جهل و پیروی از صاحبان هوا و گمراهی، کتاب خـدا را بـه پشـت سر انداخته و از اجداد و پدران شان که گمراه بودند، پیـروی مـی‌کردنـد. آنـان در ایـن فضای شرک‌آلود به سوی عبادت اولیا و صالحان، اعم از زنده و مرده رو آورده بودنـد و به آنان استغاثه کرده و برای برآورده شدن نیازها و گشایش سـختی‌هـا از آنـان کمـک می‌گرفتند؛ بلکه بیشتر آنان جمادات، مثل سنگ و چوب را در جلـب نفـع و دفـع ضـرر دارای قدرت می‌دانستند و با این کارها به خدا تقرب می‌جسـتند. آنـان کفـر و فجـور و شرک را به وسیلهٔ عبادت قبور پدید آورده و از اهل جاهلیت پیشی گرفتـه بودنـد . ایـن گمراهی تمام بلاد اسلامی را فرا گرفته بود (همان، ص۱۳).

وهابی‌ها زیارت قبور را که در جزیرة العرب از طـرف مسـلمانان انجـام مـی‌گرفتـه، دلیل بر کفر مسلمانان و نشانهٔ برگشت آنان به جاهلیت عرب، تلقی کرده‌اند. ایـن تنهـا دلیل این گروه است که در کتاب‌های آنان منعکس شده، منتهی چیزی را هم از پـیش خود به آن اضافه کرده، می‌گویند آنان قبور را عبادت می‌کردند و مانند بـت‌هـا آنهـا را می‌پرستیدند.

این مطالب در تاریخ نجد به صورت بسیار مفصل منعکس شده و اماکن بسـیاری را نام برده که از طرف مسلمانان (از نظر آنان مشرکان) مورد پرستش قرار داشته‌اند؛ مثلاً گفته‌اند که قبر زیدبن‌الخطاب در نجد، قبر برخی از صحابه در درعیه، قبـر ابوطالـب در مکـه، قبـر میمونـه‌بنـت‌حـارث همسـر گرامـی رسـول‌خـدا ﷺ و قبـر خدیجـه، قبـر عبدالله‌بن‌عباس در طائف، قبـر پیامبراسـلام ﷺ و حمـزه و قبـرهـای بقیـع در مدینـه، قبرهای اولیا و صلحا در مصر، مشهد علی علیه‌السلام و مشهد کـاظم و حسـین علیهما‌السلام در عـراق زیارت شده و مورد پرستش قرار گرفته که به‌زعم آنان اینها همـه شـرک منکَـر و کفـر قبیح است (ر.ک: همان، ص۱٤-۲۲).

نویسندهٔ دیگر وهابی می‌گوید: در زمان ظهور محمدبن‌عبدالوهاب، اسلام بین مردم غریب گردیده و آثار دین نزد آنان ناپدید شده و پایه‌های دین منهدم گشته و بر اکثر آنان چیزی غلبه کرده بود که بر اهل‌جاهلیت غلبه داشت. آثار و علائم شریعت در این زمان از بین رفته بود؛ جهل و تقلید، جای قرآن و سنت را گرفته و سخنان کاهنان و طاغوت‌ها مورد پذیرش بود. ریسمان توحید و دین از گردن‌ها خلع شده و به جای خدا، صالحان و

اولیا و بت‌ها و شیاطین و صنم‌ها مورد استغاثه قرار گرفته و در یک کلام فرهنگ عصر جاهلیت بر آنان حاکم شده بود. در این شرایط بود که شیخ محمدبن‌عبدالوهاب ظهور کرد. از نظر آنان چیزی که محمدبن‌عبدالوهاب را بر اعلان دعوتش و جهاد در راه آن وادار کرد، رغبت او در پاک کردن اسلام از بدعت و خرافات با تمام شکل‌های آن بود. او به قصد محاربه با تقلید و تأویل و روش‌های فلسفی در فراگیری دین و برای بازکردن باب اجتهاد دعوت و جهاد را انجام داد (ضاهر، ١٤١٤ق، ص٢٦).

وهابی‌ها بعد از اینکه مسلمانان را به اتهام پرستش قبور تکفیر کردند، به مرور زمان عوامل دیگر را نیز برای تکفیر مسلمانان دست و پا کرده و مقوله‌هایی مانند شفاعت، توسّل و تبرّک را به میان آورده و این امور را منافی توحید قلمداد کرده و معتقدان به آنها را هرچند به زیارت قبور هم نروند، تکفیر کردند.

٢. ساختن بنا بر قبور: یکی از اموری که وهابی‌ها آن را دلیل بر شرک و عامل تکفیر دانسته‌اند، ساختن بنا بر قبور است. به‌زعم آنان این کار غلوّ در تعظیم صاحب قبر و راهی به سوی شرک است. پس بر ولی امر مسلمانان یا نایب اوست که بناهایی را که روی قبور ساخته شده است ویران و آنها را با زمین یکسان سازد و به طور عملی با این بدعت مقابله کنند تا راه شرک بسته شود (دویش، أحمدبن‌عبدالرزاق، [بی‌تا]، ج١، ص٤١٣). با وجود اینکه وهابیان معاصر بنای بر قبور را موجب شرک می‌دانند؛ محمدبن‌عبدالوهاب در دفاع از خود می‌گوید: اینکه گفته‌اند اگر کار به دست من بود قبر پیامبر را منهدم می‌کردم، تهمتی است که به من زده‌اند (علماء النجد، ١٤١٧ق، ج١، ص٧٣). یعنی محمدبن‌عبدالوهاب با بنای قبه، دست کم بر قبر پیامبراسلام ﷺ مخالف نبوده است؛ اما از طرف دیگر، ابن‌باز، مفتی اعظم وهابی‌ها بر انهدام و تخریب قبر منور پیامبراسلام ﷺ فتوا داده، می‌گوید که این قبه از علایم شرک است و آن را پادشاهان ترک ساخته‌اند و حق این است که باید تخریب شود و از بین برود و محمدبن‌عبدالوهاب آن را از ترس مسلمانان و ایجاد فتنه از سوی آنان نتوانست تخریب کند و حکومت فعلی عربستان نیز از ترس مسلمانان نمی‌تواند آن را منهدم کند (عبدالعزیزبن‌باز، ١٤٢٣ق، ج٢، ٣٣٨).

٣. مسئلهٔ شفاعت: مقولهٔ دیگری که وهابیت را به چالش کشانده و باعث

تطورات تکفیر از سوی آنان شده، مسئلهٔ «شفاعت» است. محمدبن‌عبدالوهاب و شاگردان او در آغاز، شفاعت را از اصل منکر شده و اعتقاد به شفاعت را موجب شرک و مجوز تکفیر دانسته، می‌گویند: شفاعت از انواع شرک در عبادت است (سلیمان‌بن‌عبدالله، [بی‌تا]، ص۱۱۷-۱۱۸) و بر این مطلب تاکید می‌کنند که اگر کسی به روش وساطت، شخصی را بین خود و خدایش شفیع قرار دهد، مشرک است (همان، ص۲۰۱). اما به مرور زمان وقتی متوجه می‌شوند که شفاعت در دین اسلام مشروع است و اصل قرآنی و حدیثی دارد، آن را پذیرفته و می‌گویند: پیامبران و فرشتگان و اولیای الهی در روز رستاخیز حق شفاعت دارند؛ ولی شفاعت را باید از مالک شفاعت و اذن دهندهٔ او که خدا باشد، درخواست کرد و چنین گفت: «پروردگارا! پیامبر و دیگر بندگان صالح خود را در روز رستاخیز شفیع ما قرار بده!» و لذا ما حق نداریم بگوییم: «ای پیامبر! در حق ما شفاعت بنما!» (سبحانی جعفر، ۱۳۸۰، ص۲۹۷). بنابراین هر که مستقیماً از پیامبر و هر کسی دیگری که حق شفاعت دارد، درخواست شفاعت کند، این کار موجب کفر و شرک می‌شود!

۴. مسئلهٔ تبرّک: یکی از اموری که وهابیت در آن سرگردان شده و به علت برنتابیدن آن، مسلمانان را به کفر و شرک متهم نموده مسئلهٔ «تبرّک» است. در آغاز پیدایش وهابیت، از این مسئله سخنی به میان نیامده است. اما ابن‌باز به صورت مطلق تبرک را نفی کرده و آن را باعث شرک می‌داند. او که علمای دین و طلاب علم و بزرگان اسلام را به تساهل در این امر متهم کرده، مدعی است که این سهل‌انگاری آنان علت انتشار شرک در کشورهای اسلامی شده است. او در کنار دعا و استغاثه، تبرّک را یکی از موجبات شرک قرار داده و آن را به رفتار مشرکان تشبیه نموده و از دسیسه‌های شیطان دانسته است (بن‌باز،۱٤۲۳ق، ج۱، ۲٥٤). او در جای دیگر می‌گوید: تبرک جستن به قبور (که معمولاً مسلمانان از قبر پیامبراسلامﷺ و سایر اولیای الهی تبرک می‌جویند) از دین اسلام نیست؛ بلکه از اعمال جاهلیت و از اخلاق بت‌پرستی و سنت یهود و نصارا بوده و اجتناب از آن واجب است (بن‌باز،۱٤۲۳ق، ج۱، ص٤۰۲).

اما برخی از نویسندگان وهابی به علت عمل صحابه به تبرّک و وجود امور مبارک برای تبرّک در اسلام، به‌ناچار تبرّک را به تبرّک مشروع و تبرّک ممنوع تقسیم کرده‌اند.

آنان به مسئلهٔ تبرّک مشروع بـه نظـام اسـباب و مسـببات، اعتقادشـان را بیـان کـرده، می‌گویند چیزی که به آن تبرّک جسته می‌شود، مثل برخی اعیان، اقوال، افعـال، زمـان و مکان که در شرع وارد شده، اینها اسباب برکـت اسـت؛ درسـت ماننـد دواهـا و رقـی (تعویذ) که اسباب شفاست؛ امّا کسی که شفا می‌دهد، خدا است. پس ما همان‌گونه کـه شفا را از داروها نمی‌خواهیم، بلکه از خداونـد مـی‌خـواهیم؛ هنگـام تبـرّک برکـت را از خداوند متعال می‌خواهیم. پس خواستن برکت از اسباب آن امری شرعی است (علیـانی، ١٤١٧ق، ص١٨-٢٠).

این نویسندهٔ معاصر وهابی اعتراف کرده کـه روایـات در صـحیح بخـاری و دیگـر متون حدیثی بر این دلالت دارد که ذات رسول‌خداﷺ و هر چیزی که از جسـد او جـدا شده باشد مثل مو، عرق و لباس و ظروفی که از آنها استفاده کـرده‌انـد؛ همگـی دارای برکت بوده و موجب شفا و فواید دنیایی و اخروی می‌گردد. او مـی‌گویـد: ایـن روایـات عقیدهٔ ناصرالدین البانی را در کتاب«التوسـل انواعـه و احکامـه» و عقیـدهٔ محمدرشـید رضا را در حاشیه کتاب«الاعتصام» که هردو منکِر مطلـق تبـرّک هسـتند؛ رد مـی‌کنـد (همان، ص٣٠).

این وهابی معاصر با دو مقدمه: یکی اینکه همهٔ برکت از طـرف خـدا اسـت و آن را نمی‌توان از غیرخدا درخواست کرد (همان، ص١٧) و دوم اینکه تبـرّک عبـادت اسـت و مبنای عبادت بر متابعت و توقیف از صاحب شریعت است؛ تبرّک ممنوع را مطرح کـرده و در مورد قبر پیامبراسلامﷺ و اولیای الهی همـان نتیجـه را گرفتـه کـه وهابیـت بـه جهت آن مسلمانان را تکفیر کرده است. وی می‌گوید: تبرّک از اماکن و دیوار و خـاک و امثال اینها، تبرک اهل غلو است. بنابراین تبرک به قبور صالحان و مکـان‌هـایی کـه در آنها حادثه‌ای مبارکی اتفاق افتاده، مانند مکان ولادت پیامبر، غار حرا، غـار ثـور، منـزل حضرت خدیجه، مکان ولادت علی‌بن‌ابی‌طالبؑ و منزل ارقم‌بـن‌ارقـم (محـل تبلیـغ پنهانی رسول‌خداﷺ) کار اهل بدعت بوده و تبرک ممنوع است (همان، ص٦١-٦٢).

وهابی‌ها در جهت گسترش پدیدهٔ تکفیر، امور دیگر را نیز به مرور زمان، سبب شـرک و کفر دانسته‌اند؛ ازجمله، نذر در کنار قبور، خواندن نماز در کنـار قبـور، تجلیـل از مـیلاد پیامبر و دیگر اولیای الهی و مجلس ترحیم برای اموات.

گسترۀ تکفیر در وهابیت

وهابی‌ها در آغاز فعالیت خود همۀ مسلمانان را تکفیر می‌کردند.از نظر وهابی‌ها از قرن سیزدهم تا قرن هجدهم میلادی (در حدود شش قرن) مسلمانان در انحراف اعتقادی و اخلاقی به سر می‌بردند.از دیدگاه آنان، این انحرافات در قرن هیجدهم به نهایت درجه خود رسیده بود و جهل و متابعت از شهوات در سایۀ حکومت عثمانی بر مسلمانان حکومت می‌کرده و وحدانیت خداوند پیراهن خرافات پوشیده و به جای حج، به زیارت قبور ترغیب می‌شدند و از کسانی که در قبرها دفن شده بودند، طلب شفاعت می‌کردند و در یک کلام مسلمانان به پرتگاه جهنمی سقوط کرده بودند؛ به طوری که اگر پیامبراسلام برمی‌گشت و مسلمانان را با این حالت می‌دید، بر آنان غضب کرده و آنان را لعنت می‌کرد، مانند آنچه مرتدان و مشرکان را لعنت می‌کرد. از نظر آنان، در این هنگام محمدبن‌عبدالوهاب به‌عنوان مصلح ظهور کرد و وهابیت را به وجود آورد تا مسلمانان را به اصلاح نفوس دعوت کند (ضاهر، ١٤١٤ق، ص١٤-١٧).

از دید فرقۀ وهابیت، هر کسی وهابی نباشد، کافر و مشرک به شمار می‌آید. به علت همین اعتقاد انحرافی و موضع دشمنانۀ وهابیت و اسلاف آن در برابر مذاهب اهل‌سنت، علمای این مذاهب، وهابیت را یک فرقۀ منحرف و بدعت‌گذار و حتی سران آن را کافر و مشرک معرفی نموده‌اند (شوکانی، [بی‌تا]، ج٢، ص٢٦٢ و هیثمی، [بی‌تا]،ص٨٦). محمدبن‌عبد الوهاب بعد از اینکه خروجش را علیه مسلمین عملی می‌کند، می‌گوید: شرک مسلمانان از شرک بت‌پرستان زمان جاهلیت غلیظ‌تر است (محمدبن‌عبدالوهاب،١٤٢٠ق، ص٣٣-٣٤). او می‌گوید: کسی که مشرکان (مسلمانان) را تکفیر نکند و یا در کفر آنان شک داشته باشد، از بزرگ‌ترین نواقض اسلام است (عویس عبدالحلیم، ١٤٢٣ق، ص١٣٥).

قنوجی در این زمینه که وهابیت همۀ مسلمانان را تکفیر می‌کرده، می‌گوید: در زمان ما اتباع ابن‌عبدالوهاب که از نجد سر در آورد و بر حرمین مسلط گردیدند و خودشان را به مذهب حنبلی منتسب می‌کردند؛ همۀ آنان اعتقاد دارند که فقط آنان مسلمان هستند و غیر آنها (هر کسی می‌خواهد باشد) مشرک است و با این شعار، کشتار اهل‌سنت و علمای آنها را مباح دانستند (قنوجی، ١٩٩٨م، ج٣، ص١٩٨).

اما وهابی‌ها در سال‌های اخیر، خصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به

علت ترس از شکست وهابیت، تا حدودی از ابراز دیدگاه‌های خود در محافل عمومی، نسبت به تکفیر همهٔ مسلمانان و به‌ویژه اهل‌سنت، تقیه کرده و سعی می‌کنند عقایدشان را در مورد آنان اظهار نکنند؛ در عین حال کتاب‌ها و رفتارشان حاکی از دشمنی آنان نسبت به اهل‌سنت است. بنابراین وهابی‌ها و امامان حاکم آل‌سعود برای حفظ موجودیت خود، اهل‌سنت را در ظاهر تکفیر نکرده و در مجامع و نامه‌های خود آنان را مسلمان خطاب می‌کنند. برای نمونه ملک فیصل، در یکی از نامه‌های خود می‌گوید: برخی از مسلمانان دعوت ما را مورد اعتراض قرار داده و آن را دعوتی استعماری می‌خوانند. سپس او ضمن اینکه مسلمانان را برداران خود دانسته، می‌گوید: ما در این دعوت نسبت به همهٔ مسلمانان هدف خیرخواهی داریم و آنان را به سوی گفتار خداوند متعال دعوت می‌کنیم که فرموده است: ﴿تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَينَنا وَ بَينَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ﴾ (آل‌عمران: ٦٤) (فیصل‌بن‌مشعل، ١٤٢٢ق، ص١٤٣-١٤٤). شاه فهد یکی دیگر از امامان وهابیت، خطاب به مسلمانان می‌گوید که آنان توسط شریعت اسلامی، سعادت‌مند هستند و محمدبن‌سعود و شیخ محمدبن‌عبدالوهاب براساس همین شریعت اسلامی، حکومت صالح را در عربستان به وجود آوردند (همان، ص١٦١).

وهابی‌های معاصر این تقیه را در جهت سرکوبی مذهب اهل‌بیت و شیعیان امامیه اجرا نمودند تا اهل‌سنت را با خود همراه کنند. از این‌رو، تکفیر را بر مذهب شیعه امامیه متمرکز کرده‌اند. آنان با این تطور، براساس اهداف خود در سرکوبی شیعیان زیارت قبور را برجستگی داده و در سخنان و نوشته‌هایشان فقط شیعیان را به دلیل اینکه به زیارت قبور انبیا و اولیا اعتقاد دارند، تکفیر کرده و آنان را مصداق این هدف خود قرار می‌دهند. برای نمونه یکی از امامان آل‌سعود، به نام عبدالله‌بن‌ترکی می‌گوید: مردمی که به زیارت قبور صالحان می‌روند، زیاد شده و گروهی از شیعه و رافضه و کسانی که در اهل‌بیت غلو می‌کنند، در این امر از حد تجاوز کرده و در غایت کفر قرار گرفته‌اند. این پیشوای وهابی، مانند سایر آنان، دیدگاه شیعه امامیه را نسبت به صحابه و ام‌المؤمنین عایشه نیز از مصادیق کفر دانسته و تکفیر شیعیان را با این مطلب مورد تأکید قرار داده‌اند (همان، ص١٧٩).

نتیجه

بنابر مطالب مطرح شده دراین مقاله مشخص می‌شود فرقهٔ وهابیت فرقه‌ای تکفیری است. از دیدگاه آنان هر که وهابی نباشد، کافر است. این عقیده آنان در کتاب‌های رهبران اولیه آنان به‌روشنی منعکس شده است؛ اما در سال‌های اخیر به علت موضع‌گیری سیاسی و حفظ مصالح دولت وهابی آل‌سعود، در ظاهر، از تکفیر اهل‌سنت خودداری می‌کنند و از میان مذاهب اسلامی، فقط مذهب شیعه امامیه را در قلمرو تکفیر خود قرار می‌دهند.

فهرست منابع

۱. بن‌باز، عبدالعزیز، ***فتاوی نور علی الدرب***، گردآوری محمدبن‌سعد الشویعر، [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].

۲. ـــــــــــــــ، ***مجموع فتاوی و مقالات متنوعة***، گردآوری محمدبن‌سعد الشویعر، چاپ‌چهارم، [بی‌جا]: [بی‌نا] ۱٤۲۳ق.

۳. دویش، أحمدبن‌عبدالرزاق، ***فتاوی‌اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء***، ریاض: [بی‌نا]، [بی‌تا].

٤. سبحانی، جعفر، ***وهابیت مبانی فکری و کارنامه عملی***، قم: مؤسسه تحقیقاتی امام صادق(ع)، ۱۳۸۰.

۵. سلیمان، بن‌عبدالله‌بن‌محمدبن عبدالوهاب، ***تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید***، الریاض: مکتبة الریاض الحدیثة، [بی‌تا].

٦. ـــــــــــــــ، ***شرح کتاب التوحید***، الریاض: مکتبه الریاض الحدیثه، [بی‌تا].

۷. شوکانی، محمدعلی، ***البدر الطالع***، بیروت: دارالمعرفه، [بی‌تا].

۸. ضاهر، محمدکامل، ***الدعوة الوهابیة و اثرها فی الفکر الاسلامی الحدیث***، بیروت: دارالسلام للطباعة و النشر، ۱٤۱٤ق.

۹. علماء النجد، ***الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة***، محقق: عبد الرحمن‌بن‌محمدبن‌قاسم، چاپ‌ششم،[بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].

۱۰. علیانی،علی‌بن‌نفیع، ***التبرک المشروع و التبرک الممنوع***، عربستان: ادارة الاوقاف صالح عبدالعزیز الراجحی، ۱٤۱۷ق.

۱۱. عوبیس، عبدالحلیم، ***الدعوة علی منهاج‌النبوة***، ریاض: [بی‌نا]، ۱٤۲۳ق.

۱۲. فیصل‌بن‌مشعل‌بن‌سعود، ***رسائل ائمة دعوة التوحید***، ترجمهٔ نظام‌الدین شائق،[بی‌جا]: مکتبة العبیکان، ۱٤۲۲ق.

۱۳. قنوجی، صدیق‌بن‌حسن، ***ابجدالعلوم***، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م.

١٤. محمدبن‌عبدالوهاب، ***کشف الشبهات***، ریاض: وزارت شئون اسلامی و اوقاف و دعوت و ارشاد، ١٤٢٠ق.
١٥. _____، مؤلفات محمدبن‌عبدالوهاب فی العقیده، ریاض: جامعه الامام محمدبن‌سعود، [بی‌تا].
١٦. نجدی، ابن‌بشر، عثمان‌بن‌عبدالله، ***عنوان‌المجد فی تاریخ نجد***، چاپ‌چهارم، ریاض: مطبوعات ادارة الملک عبدالعزیز، ١٤٠٢ق/١٩٨٢م.
١٧. نجدی، ابن‌غنام، حسین‌بن‌غنام، ***تاریخ نجد یا روضة‌الأفکار و الأفهام***، تحقیق ناصرالدین اسد، چاپ‌چهارم، بیروت: دارالشروق، ١٤١٥ق.
١٨.هیثمی، احمدبن‌حجر، ***الفتاوی الحدیثه***، مصر: مطبعة العلمیة، [بی‌تا].